

زبان و ادب فارسی
(نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز)
سال ۶۷، پاییز و زمستان ۹۳، شماره مسلسل ۲۳۰

بررسی برخی از لغزش‌های تفسیری میبدی پیرامون سوره یوسف در نوبت سوم کشف الاسرار

دکتر خلیل حدیدی*

دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

دکتر علی دهقان

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

لیلا مرنندی

دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

چکیده

رشیدالدین میبدی مؤلف معروف‌ترین تفسیر بر مذاق صوفیانه، در «النوبه الثالثه» نگاه عرفانی و هنری به آیات قرآن و قصه‌های پیامبران دارد و آن‌ها را به یاری رموز و تأویل‌های صوفیانه تفسیر کرده است. در این میان، داستان حضرت یوسف به دلیل تنوع موضوعات و صحنه‌ها و قرار گرفتن شخصیت‌ها در موقعیت‌های مختلف، یکی از عرصه‌های مناسب برای شکل‌گیری تأویل‌ها و استنباط‌های صوفیانه است. گاهی وقایع مطرح شده در این قصه بر معانی و مفاهیمی فراتر از ظاهر و صورت واقع دلالت می‌کند و همین ویژگی دست مایه عارف صاحب ذوقی چون میبدی گشته و موجب آن شده است که وی بر اساس ذوق و سلیقه خود به تأویل‌هایی دست بزند که گاه چندان با مضمون این داستان و مطابق آنچه در قرآن آمده است همگون و همساز نباشد. به همین دلیل تفسیرها و تأویل‌های وی به رغم زیبایی‌ها و جاذبه‌هایی که دارد گاه با لغزش‌ها و ابهام‌هایی همراه است و به ندرت می‌توان برای برخی از آن‌ها به صورت مستقیم، محملی قرآنی یا حدیثی معتبر یافت. این مقاله کوشیده است تا با نقد و بررسی آراء و نظرات میبدی در نوبت سوم کشف‌الاسرار، ضمن تبیین موارد لغزشی، تفسیر صحیحی از آیات مورد بررسی، با کمک از متن قرآن و نیز تفاسیر معتبر دیگر ارائه دهد.

کلیدواژه‌ها: میبدی، کشف الاسرار، النوبه الثالثه، یوسف (ع)، تأویل ذوقی.

تاریخ وصول: ۹۳/۴/۲۵

تأیید نهایی: ۹۴/۶/۱۸

*.Email: hadidi-kh@yahoo.com.

مقدمه

سوره یوسف یکی از پر رمز و رازترین سوره‌های قرآن است و به علت تاثیر ویژه‌ای که می‌تواند در تکمیل نفس و تعلیم و تربیت انسان داشته باشد، خداوند آن را «احسن القصص» نامیده است. سرشار بودن آیات این سوره از نکته‌های عرفانی و اخلاقی موجب شده است که مورد توجه خاص عرفا و اهل مکاشفه و شهود قرار گیرد و در طول قرن‌ها، صدها تفسیر و تأویل بر آن نوشته شود و نیز به دلیل اهمیت خاصی که در تبیین رفتار و سلوک فردی حضرت یوسف(ع) دارد بسیار مورد توجه مفسران از جمله رشیدالدین میبیدی قرار گرفته است.

میبیدی در تفسیر سوره یوسف، همچنان که روش کلی او در کشف‌الاسرار است، آیات را در سه نوبت تفسیر می‌کند. نوبت اول: ترجمه تفسیری و معنای ظاهری آیه است؛ نوبت دوم: بیان وجوه معانی، قرائت، اسباب نزول، بیان احکام، روایات و اقوال صحابه و تابعان است؛ نوبت سوم: بیان رمزا و اشارات عرفانی و نکات ظریف و لطیفی است که از روح عبارات برگرفته شده است. (علوی مهر؛ ۱۳۸۴: ۲۵۹) در نوبت دوم، وجه غالب تفسیر به شیوه نقلی و توجه به اسرائیلیات است. این ویژگی در تفسیر داستان یوسف زیاد مورد استفاده قرار می‌گیرد. در نوبت سوم هم بیشتر به تأویل آیات می‌پردازد و وجه غالب آن، تأویل ذوقی مفسر است؛ گاهی هم تأویلاتش بر مبنای سخنان صوفیه است. (قاسم پور، ۱۳۸۱: ۱/ ۲۸۸)

در طول تاریخ زبان و ادب فارسی، اهل ادب و ذوق و معرفت، تفاسیر مختلفی به دست داده‌اند. در میان آن‌ها، تفسیر کشف‌الاسرار - به ویژه در نوبت سوم - با مشرب کاملاً عرفانی، به اعتبار روح و جوهر خاص آن، مقام منحصر به فردی دارد. میبیدی در نوبت سوم کتاب خود، آیات قرآن را تأویل می‌کند. (انزایی نژاد، ۱۳۷۴: ۱۷۷) تأویل‌های میبیدی در کتابش، عمدتاً به دو صورت ذوقی و تطبیقی است. تأویل ذوقی بر مبنای ذوق مفسر صورت می‌گیرد و تابع قانون و قاعده خاصی نیست، اما در تأویل تطبیقی، مفسر تلاش می‌کند آیات را با اصول تصوف تطبیق دهد و در واقع از رهگذر آیات قرآن، اندیشه‌های عرفانی را بازخوانی کند. (قاسم پور، بی تا: ۲۷۵/۱)

اساساً اهل عرفان برای درک حقایق از جمله حقایق قرآنی، روش بحث و استدلال را کنار گذاشته (نه اینکه منکر آن باشند) و به روش دریافت‌های باطنی و ذوقی روی آورده‌اند و آیات قرآن کریم را تفسیر و تأویل می‌کنند و تلاشی برای اثبات نظرات خود ندارند و صرفاً آن را به دریافت‌های ذوقی خود مستند می‌کنند، مثلاً «محي الدين عربی» می‌گوید: «همان طور که تنزیل اصل قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله از پیش خداوند بوده، تنزیل فهم قرآن نیز بر قلوب مؤمنان از ناحیه او صورت می‌گیرد». (ابن

عربی، ۱۳۶۸: ۱/ ۲۷۹) لذا مفسران علوم رسمی این روش را بیشتر «تفسیر به رأی» می‌دانند. (معرفت، ۱۳۸۸: ۳۳۷/۲)

برداشت‌ها و استنباط‌های شخصی عرفا در آثار صوفیانه اگرچه زیبا و هنری است، اما صرف اخلاقی و تعلیمی بودن این آثار - و البته در نظر داشتن جایگاه والای ادبی و فرهنگی آنها - نمی‌تواند ما را از تنقید و تحقیق در اصالت اخبار و روایات منقول رویگردان سازد، زیرا استنباط و احتجاج شخصی درباره مضامین و قصه‌های قرآنی را باید تفسیر به رأی دانست و از همین رو صواب و ناصواب هر دو در تفسیر به رأی موجود و در هم سرشته شده است؛ از این روی برای بررسی و سنجش راستی‌ها و کژی‌ها و درستی‌ها و نادرستی‌هایی که در تفسیر قصه‌ها وجود دارد، علاوه بر نص قرآنی از احادیث معتبر نبوی و اهل بیت او یاری می‌توان گرفت.

از طرف دیگر قصه حضرت یوسف در قرآن به دلیل تنوع موضوعات و صحنه‌ها، قرار گرفتن شخصیت‌ها در موقعیت‌های مختلف یکی از جالب‌ترین و آموزنده‌ترین قصه‌ها بوده و برخی از آیات مربوط به آن بسیار بحث‌انگیز است. لذا به علت داشتن این ویژگی‌ها در طول تاریخ متحمل تفاسیر گوناگونی شده است و مفسرین شیعه و اهل سنت دیدگاه‌های متعدد و مختلفی بیان کرده‌اند؛ دامنه این بحث تا به آنجا پیش رفته است که متأسفانه بسیاری از مفسران، بدون تدبیر در سیاق آیات و عدم دقت در ارجاع ضمائر، اموری را به حضرت یوسف (ع) نسبت داده‌اند که دور از شأن آن حضرت بوده و با عصمت نبوی ایشان سازگاری ندارد.

این مقاله کوشیده است ضمن بررسی برداشت‌ها و تأویل‌های ذوقی میبیدی، در پی برجسته‌سازی، نقد و تصحیح کژی‌هایی باشد که در تفسیر سوره یوسف در متن کشف الاسرار وجود دارد.

۱- [سوره یوسف (۱۲): آیه ۳]

عَنْ نَفْسٍ غَلِيكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ يَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ.

ترجمه: ما بهترین سرگذشت را به موجب این قرآن که بر تو وحی کردیم بر تو حکایت می‌کنیم، و تو بی تردید پیش از آن از بی‌خبران بودی.

قرآن داستان حضرت یوسف (ع) را در آیه فوق به عنوان «احسن القصص» معرفی می‌کند، نکته‌ای که در این آیه مطرح است این است که مقصود از «احسن القصص» چیست؟

مفسران، وجوه گوناگون در مورد برتری داستان یوسف ذکر کرده‌اند که برخی از این وجوه علمی نبوده، صرفاً جنبه استحسان دارد برخی گفته‌اند: این داستان برتر است؛ زیرا در بردارنده یاد مالک و

مملوک و عاشق و معشوق و حاسد و محسود و یاد حبس و آزادی و یاد صالحان و شیاطین و عفت و ستر و تعبیر خواب و نیز قصه‌ای است که از بدایت تا نهایتِ روزگاری دراز (۴۰ و به قولی ۸۰ سال) به طول انجامید و گفته شده: چون از امر و نهی که دل را مشغول می‌دارد، خالی است. (میبدی، ۱۳۷۶: ۴/۵ ابوحیان: ۲۳۶/۶)

و گفته‌اند: «برتری‌اش به سبب جامعیت و کامل بودن آن است؛ چون به همه زوایای زندگی حضرت یوسف علیه‌السلام پرداخته است». (زحیلی: ۲۰۳/۱۲)

در تفاسیر عرفانی نیز، وجوهی برای «احسن القصص» بودن این سوره ذکر شده است که اغلب آن‌ها به مضمون عاشقانه قصه مربوط می‌شود. گاهی از آن به قصه عاشق و معشوق تأویل می‌شود؛ یعنی عشق یعقوب به یوسف. «تسمیه این قصه به احسن القصص آن است که در این قصه، ذکر محبت حبیب است با حبیب و عبرت گرفتن در طریق مودت از این قصه غریب و عجیب؛ زیرا که این قصه‌ای است که در وی است بیان طالب و مطلوب و نشان محب و محبوب؛ یعنی قصه جمال یوسف و عشق یعقوب». (معین‌الدین فراهی، ۱۳۶۴: ۳۰)

و البته این نام‌گذاری به اعتبار عشق زلیخا به یوسف (ع) نیز هست: «نحن نقص عليك احسن القصص؛ ای نحن نقص قصه العاشق و المعشوق، یوسف و زلیخا و ایضاً محبت یعقوب و یوسف - علیهما السلام - لان قصه العشق احسن القصص عند ذوی العشق و المحبه». (روزبهان بقلی، ۱۳۶۶: ۹۱-۹۲)

میبدی نیز در تفسیر این آیه سعی کرده که تأویل آیه، مطابق با اندیشه و مشرب صوفیه باشد. او ضمن توجه به حب و عشق عرفانی، بر آن است که موضوع اصلی این قصه، عشق است و در خصوص نام‌گذاری این قصه به «احسن القصص»، به راز و نیاز عاشقانه موجود در این سوره اشاره کرده می‌گوید: «چه نیکو قصه‌ای که قصه یوسف است، قصه عاشق و معشوق و حدیث فراق و وصالست، درد زده‌ای باید که قصه دردمندان خواند، عاشقی باید که از درد عشق و سوز عاشقان خبر دارد، سوخته‌ای باید که سوز حسرتیان در وی اثر کند». (میبدی، ۱۳۷۶: ۵/ ۱۱)

همین وجه را در تمهیدات عین‌القضات به وضوح می‌توان مشاهده کرد؛ آنجا که می‌گوید: «ای دوست دانی که قصه یوسف - علیه السلام - چرا احسن القصص آمد؟ زیرا که نشان «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» دارد. از سر «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» آنگاه خبر یابی که آیت «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ» ترا روی نماید و بیان این جمله با تو بگوید، و یا در نقطه «طه» جمله ترا بنماید و تو بینی و بدانی که چیست. انگبین و شکر بزبان گفتن

دیگر باشد، و بچشم دیدن دیگر باشد، و خوردن و چشیدن دیگر. عاشق بودن لیلی دیگر است، و نام بردن لیلی دیگر، و قصهٔ مجنون بر وی خواندن و شنیدن دیگر. جوانمردا «یحبههم» با «یحبونه» در خلوت‌خانه هم سر شده است «و لا زحمة فی البین»!!!» (عین‌القضات، ۱۳۷۳: ۱۳۰)

«عین‌القضاة» در مورد مفهوم (يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ) که برگرفته از آیهٔ ۵۴ سوره مائده است، می‌گوید: «... چون ما را به خود قربت دهد، در نور او خود را بینیم ... رأی قلبی ربی» (همان: ۲۷۹)؛ همچنین در جایی، با استناد به همان آیه که تأییدی بر اثبات آغاز عشق از سوی پروردگار است، آن را امری مقدّس می‌داند و بر این اعتقاد است که همان‌گونه که عشق الهی نسبت به انسان، امری منزّه از هرگونه زلل است، محبت انسان نیز مقدّس و تهی از عیب و نقص است و در واقع، این دوست است که ضمن اخبار محبت خود (یحبههم)، به محبت آدمی نیز گواهی داده است (یحبونه). (همان: ۱۱۱)

در حقیقت، احاطهٔ همین جنبهٔ عاشقانه و محبت‌آمیز بر فضای قصه و وجود اسرار و رموز عشق در آن است که موجب شده این نام بر سوره اطلاق شود: «انزل علیه سوره یوسف لما فیه من رموز المحبه و اسرار الموده و روی انه لاجل هذا قال الله تعالی احسن القصص» (غزالی، ۱۳۱۹: ۳)

بنابراین اکثر مفسران نام‌گذاری سوره را به «احسن القصص» متناسب با ماجرای داستان می‌دانند؛ اما در تفسیر منسوب به ابن‌عربی، با برداشتی عرفانی و متفاوت، «احسن القصص» بودن این سوره به اعتبار ظاهر و باطن آن تلقی شده است. بر اساس این برداشت، چون لفظ و ترکیب آیات این سوره دارای اعجاز است و ظاهر معنای آن مطابق با واقع و باطن معنایش دال بر صورت سلوک و بیان حال سالک است و از این رو انطباق و وفاق کامل و تام با سایر قصص سلوک الی الله دارد، این نام، مناسب سوره انتخاب شده است. (ابن‌عربی، ۱۳۶۸: ۵۸۷/۱)

چنان که مشاهده می‌شود؛ رشید الدین میبیدی نیز مطابق با نظر عرفا فقط به جنبهٔ عشقی این داستان توجه داشته است. بدیهی است که داستانی با آن همه وسعت و عظمت، شکوه و راز‌گونگی و نیز با آن همه پیام پارسایی و عزت آفرینی و تقوا؛ فقط به صورت داستان عاشقانه مطرح شود؛ «این داستان چهرهٔ یک انسان کامل و امانت‌داری را به تصویر می‌کشد؛ ولی داستان‌پردازان بی‌هدف سعی کرده‌اند که از این سرگذشت آموزنده، یک داستان عشقی بسازند و پاره‌ای شاعران هم به آن دامن‌زده اند و چهرهٔ واقعی مسأله را مسخ کرده و آن را یک ماجرای عشقی جلوه داده‌اند؛ در صورتی که قرآن حضرت یوسف (ع) را حجت عفاف و مهار نفس برای جوانان بشریت معرفی کرده و در فرازهای داستان او عالی‌ترین درس‌های عفت و خویش‌داری و ایمان را منعکس کرده است. از این رو قرآن کریم آن را بهترین داستان‌ها «احسن القصص» نامیده است. در این داستان، یوسف به عنوان قهرمان پارسایی و

پاک‌دامنی معرفی شده است. او حجت بر این است که هر انسانی قادر به حفظ نفس از فحشا و گناه است. قدرت بیان و اعجاز قرآن چنان است که تمام زوایای ماجرای عشق و عاشقی را بی‌پرده با ریزه کاری‌هایش طوری بیان می‌کند که حاکمیت پاک‌دامنی و تقوا بر عشق مجازی محفوظ می‌ماند و هیچ‌گونه احساس نامطلوبی در شنونده ایجاد نمی‌کند.

داستان یوسف برخلاف داستان سایر پیامبران یک‌جا بیان شده است. در صورتی که ماجرای دیگر پیامبران به صورت فرازهای جداگانه و در سوره‌های مختلف قرآن پخش گردیده است؛ به خاطر اینکه تفکیک فرازهای ماجرای یوسف با توجه به پیوند اساسی که با هم دارد در صورتی نتیجه کامل می‌دهد که یکجا و یکپارچه ذکر شود». (بهرام‌پور، ۱۳۸۹: ۴/ ۳۶)

حال اگر بخواهیم یک نظر اجمالی و قابل قبولی از تفسیر «احسن القصص» ارائه دهیم، ابتدا باید به بیان دلایل و ذکر ایراد قصه‌های قرآنی بپردازیم: ذکر این نکته ضروری است که؛ قصه‌ها و داستان‌های منقول در کتب دینی صرفاً جنبه آموزشی و عبرت‌پذیری دارد و برای بیان مسائل اخلاقی و عالی‌انسانی است تا از این راه انسان عبرت آموز به خودسازی و معرفت دینی نائل گردد. به نظر می‌رسد هدف از بیان این قصه‌ها مبارزه با تحریف حقایق، اسطوره‌سازی و افسانه‌پردازی است. در واقع، قرآن مجید با نقل درست رویدادها و سرگذشت‌های پیشینیان از طریق قصه خلقت آدم، طوفان نوح، سرگذشت ابراهیم، موسی، یعقوب، یوسف، ذکریا، یحیی و عیسی (علیهم السلام) به اثبات حقایق و تصحیح تحریف‌های موجود در عهدین پرداخته است. (در آیاتی از جمله: ۳ «قصص» و ۱۳ «کهف» بر حقایق قصه‌های قرآنی از زبان خدای تعالی تأکید شده است). قصه‌پرداز عالم هستی در کلام آسمانی، هدف از بیان داستان‌ها را برای پیامبر (ص) چنین بازگو کرده است: «و كَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ. (هود(۱۱)/۱۲۰)» بنابراین بیان استوار و آشکار، سه هدف برای این کار منظور شده است: قوت قلب بخشیدن به پیامبر اکرم (ص)، آشکار ساختن راه درست و طریق حق و حقیقت، پند و موعظه و یادکرد سرگذشت‌ها و عواقب اعمال پیشینیان برای مؤمنان.

پس در کنار این دلایل، داستان حضرت یوسف از سرچشمه وحی، از معتبرترین داستانهاست. در این داستان، جهاد با نفس که بزرگ‌ترین جهاد است، مطرح می‌شود. لذا از آن به «احسن القصص» یاد شده است. این داستان - به شکلی که در قرآن آمده - سراسر نشانه و پند است برای کسانی که گوش شنوا و چشم حقیقت بین و قلب پاک دارند. در لابه‌لای این داستان، عالی‌ترین مضامین اخلاقی و تربیتی نهفته است. داستان یوسف، ما را با شخصیت و سرنوشت دو گروه از انسان‌ها آشنا می‌کند:

گروهی که پرچم ایمان، تقوا و توکل به خدا را به دست گرفته و خود را به دست توانای حق سپرده‌اند و در همه حال از او طلب فیض دارند و گروهی دیگر که دیو نفس روحشان را به زنجیر کشیده و به خود مقیدشان ساخته است. برده‌ی هوای نفس هستند و چشم بسته در وادی برهوت حسد، شهوت و غفلت می‌تازند. سرنوشت گروه اول، عزت، بزرگی و وصال است و عاقبت گروه دوم، سرافکندگی، خجالت و پشیمانی.

این قصه به ما می‌فهماند که از جمله عوامل سیادت و سروری حضرت یوسف(ع)، ولایت خدا بر بنده مؤمنش، پناه‌بردن حضرت به خداوند و استعانت از او و خویشتن‌داری ایشان از گناه بود، زیرا خداوند فرموده است: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا.» (طلاق (۶۵) / ۲)

پس بی‌انصافی است که با وجود این ادله‌های قرآنی برای ایراد قصه‌ها، آیه را فقط بر اساس ذوق شخصی تأویل کرد. البته بعضی از مفسران نامی و معروف با در نظر داشتن تمام جنبه‌های زیبایی این داستان تأویلات مناسبی در خصوص نام‌گذاری این سوره ارائه داده‌اند؛ علامه طباطبائی می‌فرماید: «داستان یوسف بهترین داستان است، زیرا اخلاص توحید او را حکایت نموده و ولایت خدای سبحان را نسبت به بنده‌اش مجسم می‌سازد، که چگونه او را در راه محبت و سلوک راهش تربیت نموده، از حسیض ذلت به اوج عزت کشانید، و دست او را گرفته از ته چاه اسارت و طناب بردگی و زندان عذاب و شکنجه به بالای تخت سلطنت بیاورد. و اگر به معنای مصدر (قصه‌سرایی) باشد باز هم سرآئیدن قصه یوسف به آن طریق که قرآن سروده، بهترین سرآئیدن است، زیرا با اینکه قصه‌ای عاشقانه است طوری بیان کرده که ممکن نیست کسی چنین داستانی را عقیف‌تر و پوشیده‌تر از آن بسراید.» (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۱۱ / ۱۰۲)

پایان خوش داستان و عاقبت نیک شخصیت‌ها نیز یکی از وجوه «احسن القصص» بودن قصه یوسف است که در تفسیر نور، بدان اشاره شده است: «در این داستان جهاد با نفس که بزرگ‌ترین جهاد است، مطرح می‌شود... تمام چهره‌های داستان، خوش عاقبت می‌شوند؛ مثلاً یوسف به حکومت می‌رسد. برادران توبه می‌کنند. پدر نابینا، بینایی خود را به دست می‌آورد. کشور قحطی زده نجات می‌یابد. دل تنگی‌ها و حسادت‌ها به وصال و محبت تبدیل می‌شود.» (قرائتی، ۱۳۷۹: ۶ / ۲۲)

جالب است که خود میبیدی نیز در پایان تفسیر سوره یوسف در شأن این داستان سخنان زیبایی گفته است: «این است خاتمه قصه یوسف(ع) و بزرگوarter از این قصه‌ای نیست که ربّ العزّه در ابتداء سوره گفت: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» و در آخر سوره گفت: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ» در اوّل گفت نیکوترین قصه‌ها است و در آخر گفت در این قصه عبرتها و پندها است، همه

قصه‌های پیغامبران که بیان کرد واسطه در میان آورد چنانکه در قصه نوح(ع): «وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ» و در قصه ابراهیم(ع) «وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ» و در قصه پسران آدم(ع) «وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ»، چون بقصه یوسف(ع) رسید واسطه از میان برداشت اضافه با خود کرد، بیان آن و ذکر آن گفت: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» و در آخر گفت «لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»... (میبدی، ۱۳۷۱: ۵ / ۱۵۳)

۲- [سوره یوسف (۱۲): آیه ۲۰]

وَ شَرَّوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَّعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الظَّالِمِينَ.

ترجمه: و او را به بهای ناچیزی، چند درهمی، فروختند و نسبت به او بی‌رغبت بودند.

میبدی در ذیل این آیه بیان می‌کند که فروشندگان یوسف برادران او بودند؛ در حالی که با مطالعه و تعمق بیشتر در مفهوم آیات بعد از این آیه و نیز دلایلی که تفاسیر معتبر ارائه داده‌اند این سخن رد می‌شود؛ وی می‌گوید: «قوله تعالى: «وَ شَرَّوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ» عجب نه آنست که برادران، یوسف را به بهایی اندک بفروختند! عجب کار سیاره است که چون یوسفی را به بیست درم بچنگ آوردند! عجب نه آنست که قومی بهشت باقی بدنای اندک بفروختند! عجب کار ایشان است که بهشتی بدان بزرگواری و ملکی بدان عظیمی به قرصی که بر دست درویشی نهادند بدست آوردند! آری دولت بهایی نیست و کرامت حق جز عطائی نیست، اگر آنچه در یوسف تعبیه بود از خصائص عصمت و حقایق قربت و لطایف علوم و حکمت بر برادران کشف شدی نه او را بآن بهای بخرس فروختندی و نه او را نام غلام نهادندی، یک ذره از آن خصائص و لطائف بر عزیز مصر و بر زلیخا کشف کردند، بنگر که ملک خود در کار وی چون در باختند! و قیمت وی چون نهادند! و زنان مصر که جمال وی دیدند گفتند: «ما هذا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» آری کار نمودن دارد نه دیدن». (میبدی، ۱۳۷۶: ۵ / ۴۲)

در توضیح اینکه حضرت یوسف علیه‌السلام را چه کسانی فروختند، اختلاف نظر وجود دارد. بیشتر مفسران از جمله رشیدالدین میبدی گفته‌اند: ضمیر به برادران حضرت یوسف علیه‌السلام برمی‌گردد؛ (آلوسی: ۳۹۵ / ۶؛ ابوالفتوح رازی: ۳۳ / ۱۱؛ بانوی اصفهانی: ۳۵۰ / ۶؛ بروجردی: ۳ / ۳۲۵؛ ثعالبی: ۳ / ۳۱۷؛ ثقفی تهرانی: ۱۳۱ / ۳؛ جرجانی: ۳۰۲ / ۴؛ حسنی: ۲۷۶؛ حسینی شیرازی: ۶۷۲ / ۲؛ سور آبادی: ۱۱۱۵ / ۲؛ شریف لاهیجی: ۵۰۵ / ۲؛ صفی‌علیشاه: ۳۵۶ / ۱؛ طبرسی: ۱۸۱ / ۲؛ طبری: ۱۲ / ۱۰۱؛ طوسی: ۱۱۴ / ۶؛ طیب: ۱۷۲ / ۷؛ کاشانی: ۲۵ / ۵؛ فیض کاشانی: ۱۱ / ۳) «ابن‌کثیر» از قول «ابن‌عباس» و «مجاهد» و «ضحاک» نقل می‌کند که ضمیر به برادران یوسف برمی‌گردد، اما بنا به

قول «فتاده»، مرجع ضمیر را «سیاره» می‌داند و سپس از میان دو قول، قول نخست را برمی‌گزیند؛ زیرا سیاره (رهگذران) به پیدا کردن حضرت یوسف علیه‌السلام بشارت داده بودند. (دمشقی: ۴/۳۲۳) بعضی دیگر گفته‌اند: که ضمیر اول (در «شروه») به «برادران» و ضمیر دوم (در «کانوا») به «رهگذران» برمی‌گردد و معنای آیه این است که برادرانش یوسف را به پول اندکی فروختند و رهگذران در خریدنش اظهار بی‌میلی کردند تا فروشندگان قیمت را بالا نبرند. اما سیاق آیات با هیچ‌یک از این دو وجه سازگاری ندارد. (طباطبائی، ۱۳۶۷: ۱۱/۱۱۷)

نقد نظریات فوق

برخلاف تفاسیر فوق عده‌ای از مفسران نیز بر این عقیده‌اند که؛ فروشندگان یوسف همان اهل کاروانند که او را یافته بودند و ماجرای برادران در این آیات پایان یافته است و آنچه بعد از ذکر کاروانیان آمده به برادران یوسف مربوط نمی‌شود. (حسینی همدانی: ۹/۳۳؛ جعفری: ۵/۳۵۸؛ طباطبائی: ۱۱/۱۱۷؛ طنطاوی: ۷/۳۳۴؛ طبرسی: ۵/۲۲۰؛ عاملی: ۵/۱۶۹؛ فخر رازی: ۱۸/۴۳۴؛ قاسمی: ۶/۱۶۲؛ قرائتی: ۶/۵۰؛ مراغی: ۱۲/۱۲۴؛ مکارم شیرازی: ۹/۳۵۵؛ نجفی خمینی: ۸/۸۳).

با تأمل در آیات قرآن کریم روشن می‌شود که برادران حضرت یوسف (ع) وی را نفروخته‌اند بلکه کاروانیان او را از چاه برگرفتند و در مصر فروختند و دلیل بر این ادعا چند چیز است:

۱. اینکه برادران یوسف همه تصویب کردند که او را در چاه پنهان کنند که: «يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ»؛ بعض کاروان‌ها او را برگیرند و ببرند. «دیگر معنی ندارد که خود آنان بیایند و او را از چاه بیرون آورده و به کاروانیان بفروشند. (صالحی نجف آبادی، ۱۳۸۵: ۵۲ پاورقی)

۲. از سیاق آیه «۱۹» چنین فهمیده می‌شود که فروشندگان یوسف همان کاروانیان بودند؛ چون آیه از پنهان کردن او به عنوان یک کالا سخن می‌گوید و این مناسب با کاروانیان است و ادامه آیه هم به گونه‌ای است که معلوم می‌شود همان کسانی که یوسف را پنهان کردند، او را فروختند. (جعفری، ۳۵۸/۵: ۱۳۷۶)

۳. بر طبق فرمایش قرآن کاروانیان حضرت یوسف (ع) را از چاه بیرون آورده، پنهانش کردند؛ «وَأَسْرَوْهُ بِضَاعَةً»، حال چگونه ممکن است که یوسف پنهان شده را ببینند و او را بفروشند. (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۷/۴۵؛ صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۸۵: ۵۳ پاورقی)

۴. اگر بپذیریم که کاروانیان حضرت یوسف (ع) را از برادران خریدند، دیگر لزومی ندارد که پنهانش

کنند زیرا از کسی ترسی ندارند .

۵. هر کس اندک آشنایی با زبان عرب و اسلوب عربی داشته باشد به خوبی می‌فهمد که ضمیرهای جمع در «فارسلوا - وارد هم - و اسروه - یعملون - وشروه و کانونا»، همه به سیاره بر می‌گردد و هر چه هست مربوط به کاروانیان است مأمور دنبال آب فرستادن و پنهان کردن یوسف و فروختن وی و بی رغبت بودن در وی، همه این‌ها کار کاروانیان است و از فرزندان حضرت یعقوب(ع) هیچ نام و نشانی در این دو آیه (۱۹ و ۲۰) نیست. (همان: ۵۴؛ طباطبائی: ۱۱/۱۴۵؛ قرشی بنابی: ۵/۱۰۵؛ نجفی خمینی: ۸۳/۸؛ مکارم شیرازی: ۹/۳۵۵).

۶. بر طبق آیات قرآن، حضرت یوسف(ع) فقط یک بار فروخته شده است نه دو بار! و قافله ای که یوسف را از چاه به در آوردند، او را در مصر فروختند، نه اینکه یک بار برادران یوسف او را به این قافله فروخته باشند و بار دیگر هم این قافله یوسف را در مصر به عزیز مصر فروخته باشد. (بهرام پور، ۱۳۸۹: ۴/۵۸؛ جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۷/۴۵؛ صالحی نجف‌آبادی: ۵۶ پاورقی)

و خلاصه گفتار اینکه قرآن می‌فرماید: کاروانی که به مصر می‌رفت یوسف(ع) را از چاه بیرون آورد و همان کاروانیان او را فروختند و از آیه بعد که می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ» معلوم می‌شود که کاروانیان او را در مصر فروختند. پس خبری که مخالف ظاهر قرآن است قابل قبول نیست. لذا تفسیر میبیدی و امثال او که برادران را فروشندگان آن حضرت معرفی کرده‌اند با استناد به آیات قرآن مردود است.

۳- [سوره یوسف (۱۲): آیه ۴۲]

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاءَ الشَّيْطَانِ ذَكَرَهُ رَبُّهُ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ .
ترجمه: و به یکی از آن دو که دانست آزاد شدنی است گفت: مرا نزد صاحب خود یاد کن، ولی شیطان یادآوری او را در نزد صاحبش از خاطر وی برد، در نتیجه (یوسف) چند سالی در زندان ماند.

این آیه از سوره یوسف در تفاسیر از پربحث‌ترین قسمت‌ها است که در دو جهت کاملاً متفاوت به آن پرداخته شده است. عموماً در آیاتی که مرجع ضمیر مشخص نیست، اختلاف نظرها بیشتر است. میبیدی در این مورد می‌گوید: «نتیجه آن زندان که خود خواست این بود که گفت: «اَذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ»، تا ربّ العالمین او را عتاب کرد ... یا یوسف تو از ما زندان خود خواهی آن‌گه خلاص از دیگری جویی و جز از من و کیلی دیگر خواهی؟ بعزت من که خداوندم که ترا درین زندان روزگار دراز بدارم. ..

ای یوسف کرامت همه از من بود چرا دست بدیگری زدی و استعانت بغیر من کردی؟ یوسف گفت: الهی اخلق وجهی عندک الذی جری علیّ فبفضلک الّا عفوت عنّی هذه العثره. (میبیدی، ۱۳۷۶: ۵ / ۷۲).

آنچه در خور تأمل و تفکر است، اینکه بیشتر مفسران از جمله میبیدی، ضمیر موجود در کلمه (فَأَنسَاهُ) را به یوسف علیه السلام برمی‌گردانند و کلمه (رب) در (ذکر ربه) را به معنای یاد و نام پروردگارش معنی می‌کنند و حاصل چنین غفلت از یاد خدا را به خاطر (فناء نتیجه) در «فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بضع سنين» این گونه تفسیر می‌کنند که سبب محبوس شدن چندین ساله یوسف در زندان به خاطر همین توسل به غیر و فراموشی یاد خدا بود. بدیهی است که این گونه تفسیر، عصمت حضرت یوسف(ع) را خدشه دار می‌سازد.

در تفسیر مجمع البیان در این خصوص آمده (فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ): یعنی شیطان در آن حال خدای تعالی را از یاد یوسف(ع) برد و به جای آنکه به خدای سبحان استغاثه کند و نجات خود را از خدا بخواهد به مخلوق خدا متوسل شد و از کسی که از زندان بیرون می‌رفت درخواست کرد تا پیش آقایش نام او را ببرد. با اینکه شایسته مقام یوسف آن بود که در این باره به خدا توکل کند. «فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بضع سنين»: و چند سال دیگر در زندان بماند. (طبرسی، ۱۳۶۰: ۱۲ / ۲۲۳)

خزاعی نیشابوری در تفسیرش ذیل آیه فوق می‌نویسد: «یوسف دانست که او را نجات خواهد بود: گفت حدیث من یاد ده ملک را و پیش او ذکر من بگو. و در آن حال شیطان از یاد یوسف ببرد که نام خدای برد...» (خزاعی نیشابوری، ۱۳۶۶: ۱۱ / ۴۱)

برخی از مفسران نیز معتقدند که چون یوسف(ع) توسل به خدا را فراموش کرد و به غیر خدا توسل جست شیطان هم یاد یوسف(ع) را از خاطر آن ساقی زندانی برد تا اینکه یوسف(ع) سال‌ها در زندان ماند. (علوی حسینی، ۲۷ / ۲).

شریف لاهیجی نیز با اینکه در ابتدای تفسیرش ذیل این آیه در خواست یوسف(ع) از ساقی زندان را معقول دانسته و از زمره توسل به غیر نمی‌داند ولی در بیان تفسیرش، با تمایل به نظر اکثر مفسران، جنبه احتیاط را گرفته و نظر طبرسی در مجمع البیان را که معتقد است توسل یوسف به غیر باعث ماندگاری وی در زندان برای مدت طولانی شد به تفصیل و با نظر موافق آورده است. (شریف لاهیجی، ۱۳۶۳: ۱۲ / ۵۲۰-۵۲۱)

در تفسیر کشف الارواح نیز همین مطلب نقل شده است:

یکی وجه دگر کان هست مشهور	که یوسف شد به شاه مصر مغرور
که هر که او گشت غافل از خداوند	بماند بی شکی در حبس و در بند

که تا با غیر حق سر در نیارد حساب نیک و بد با حق شمارد
(جمالی اردستانی، ۱۳۸۷: ۷۷)

مفسران دیگر نیز همین قول را کم و بیش آورده و معتقداند با اینکه شایسته مقام یوسف (ع) آن بود که درباره نجات خود از زندان، به خدا توکل کند ولی به حکم آیه (فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ) شیطان در آن خدای تعالی را از یاد یوسف برد و به جای آن که به خدای سبحان استغاثه کند و نجات خود را از خدا بخواهد به مخلوق خدا متوسل شد. (ملا فتح اله کاشانی، ۴۵/۵؛ جرجانی، ۳۲۱/۴؛ قمی، ۳۴۴/۱؛ شیخ طوسی، ۱۴۴/۶؛ ابوالفتوح رازی، ۸۱/۱۱؛ شاه عبد العظیمی، ۲۲۵/۶؛ بروجردی، ۳۷۰/۳؛ میرزا خسروانی، ۳۹۱/۴؛ عاملی، ۱۸۹/۵؛ ثقفی تهرانی، ۱۴۴/۳؛ عیاشی، ۱۷۷/۵؛ فیض کاشانی، ۲۲/۳؛ حسینی بحرانی، ۲۵۲/۳؛ طیب، ۲۰۲/۷؛ عروسی حویزی، ۴۲۶/۲؛ قمی مشهدی، ۳۱۳/۶؛ شبّر، ۲۴۰/۱؛ جنابذی، ۳۶۳/۲؛ مدرسی، ۲۰۷/۵؛ مکارم شیرازی، ۴۱۴/۹ و جم).

نقد نظریه فوق

در مقام مقابله با این گونه تفاسیر که مقام والای پیامبر و عصمت او را خدشه دار می سازند تفاسیر معتبر دیگری نیز وجود دارند که با قطعیت تمام این نوع از تفسیر را رد کرده و تلاش دارند که تفسیر صحیحی از آیه ارائه دهند؛ علامه طباطبائی در خصوص آیه فوق می گوید: «ضمیرهایی که در جمله «فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ» هست همه به کلمه «الذی» بر می گردد و معنایش این است که: شیطان از یاد رفیق زندانی یوسف محو کرد که نزد ربش از یوسف سخن به میان آورد و همین فراموشی باعث شد که یوسف چند سالی دیگر در زندان بماند. و بنا به گفته ما معنای «ذکر رب»؛ «یاد کردن نزد رب» است نه «یاد خدا». (طباطبائی، ۱۳۶۷: ۱۱/۲۴۶)

اما اینک به نقد و بررسی نظر و تأویل میبیدی و نظرات مفسران دیگر هم عقیده با وی در این خصوص پرداخته شده و ایراداتی که این نوع تفسیر از آیه دارد را در ذیل بیان می کنیم:

۱. سراسر آیه های سوره یوسف بر دانش، بردباری و شکیبایی و پاکی و عصمت شگفت آور یوسف صدیق شهادت و گواهی می دهد و او را از بندگان مخلص (آیه ۲۴ همین سوره) می شمارد که به فرموده قرآن کریم مخلصان از گزند شیطان در امانند. (...إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ. «حجر (۱۵)/۴۰») و اما در اینکه مخلصین چه کسانی هستند و چه ویژگی هایی دارند؛ با استمداد از خود آیات قرآنی باید گفت که: در تعبیر قرآنی مخلصین (به فتح لام) پیامبران و امامانی هستند که مورد عنایت الهی بوده اند و برای رهبری و راهنمایی بشر تربیت الهی یافته اند. اشاره مستقیم خداوند در قرآن به انسان مخلص شامل ۶

نفر است که همگی پیامبراند: حضرت یوسف(ع): (یوسف(۱۲)/ آیه ۲۴)، - حضرت موسی(ع): (مریم(۱۹)/ آیه ۵۱)، حضرت ابراهیم(ع)، حضرت یعقوب(ع)، حضرت اسحاق(ع): (ص(۳۸)/ آیات ۴۵ و ۴۶)؛ پیامبر اکرم(ص): (زمر(۳۹)/ آیه ۱۱).

در قرآن برای مخلصین ۵ ویژگی مهم بر شمرده‌اند که عبارتند از نجات از نابودی دنیایی و عذاب آخرتی (صافات آیات ۷۳ و ۷۴ و نیز آیات ۱۲۷ و ۱۲۸)، عصمت که علم و دانشی خاص است که آنان را از هرگونه زشتی بازداشته و از خطا در دریافت وحی و حفظ و بیان آن محفوظ می‌دارد. (یوسف آیه ۲۴) ایمنی و رهایی از اغوای ابلیس (حجر آیه ۳۹ و ۴۰ و نیز ص آیات ۸۲ و ۸۳) مقام و ستایش شایسته خداوند، به این معنا که تنها آنان می‌توانند خداوند را توصیف کنند و ستایش نمایند. (صافات آیات ۱۵۹ و ۱۶۰) و نیز برخورداری از رزق معلوم که رزقی خاص و برتر و بالاتر است (صافات آیه ۳۹ و ۴۱). (برای آگاهی بیشتر می‌توان به کتاب ارزشمند میزان ج ۱۱ ص ۱۷۳ و نیز ج ۱۷ ص ۱۸۵ و ص ۱۳۵ و ۱۳۶ و ج ۱۲ ص ۱۶۲ تا ۱۶۵ مراجعه کرد).

و اما آن ویژگی که در تفسیر صحیح آیه به کار می‌آید؛ ایمنی و رهایی از اغوای ابلیس است که بنا به نص کریمه قرآنی، دیگر شیطان را به هیچ وجه من الوجوه بر ایشان تسلط و اقتداری نیست. «فَعِزَّتْكَ لَا غُوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخَلَّصِينَ» (ص(۳۸)/ ۸۳-۸۲). بدیهی است که این استثناء تشریحی نیست، بلکه به واسطه اقتدار ذاتی مخلصین در مقام توحید، دیگر برای شیطان قدرتی نبوده، و به علت ضعف و ناتوانی خود نمی‌تواند در این مرحله به آنان دست یابد. باری، چون مخلصین خود را برای خدا خالص کرده، به هر چیزی که می‌نگرند، خدا را می‌بینند و شیطان به هر قسم و کیفیتی بر ایشان ظهور کند آنان با نظر الهی در آن چیز می‌نگرند و استفاده الهی می‌کنند؛ لذا شیطان از اول امر، نزد این طائفه اعتراف به عجز و مسکنت خود نموده و سپر می‌اندازد؛ و گرنه شیطان ذاتش برای اغواء بنی‌آدم است و کسی نیست که بخواهد به کسی ترحم نموده و دست از اِضلال او بردارد. (حسینی طهرانی، بی تا: ۴/ ۲۱۴-۲۱۵). پس کسانی که به مقام اخلاص رسیدند، نه اینکه شیطان نمی‌خواهد آنان را اغفال کند؛ بلکه آنها، راه را بر شیطان بسته‌اند. شیطان در اغفال مخلصین عاجز است و توان نفوذ در وجود و مقاصد آنان را ندارد. (موسوی تبریزی، ۱۳۸۸: ۱۵۴/۱)

صریح آیات کریمه است که هرگز شیطان بر روان پاک و روح قدس پیامبران راه نخواهد یافت و حالت نسیان و فراموشی به عظمت کبریائی هرگز بر آنان سایه نخواهد افکند و از جمله لازم روح قدسی آن است که منزله از خطر و سوسه شیطانی است زیرا آنان مخلص هستند که خلوص در عبودیت به طور موهبت پروردگار در نهاد آنان به ودیعت سپرده و با روح مقدس آنان آمیخته است و لحظه‌ای از لحظات

زندگی آنان به فراموشی و غفلت از خود و یا از ساحت کبریائی به سر نخواهد آمد.» (حسینی همدانی، ۸۲/۹)، پس به هیچ وجه نمی‌توان نسبت ناروای فراموشی را به پیامبری چون یوسف(ع) که در قرآن با عنوان مخلص یاد شده است، نسبت داد.

۲. ضمیر متصل در الفاظ عبارتهای «آنسأه» و «ذِکْرَ رَبِّه» به ساقی ملک برمی‌گردد نه به یوسف، گواه بر این که مقصد قرآن از ناسی و فراموش کار ساقی ملک است نه یوسف، آیه دوم بعد از همین آیه است که متذکر می‌شود که ساقی ملک پس از مدتی درخواست یوسف را به خاطر آورد؛ چنان که می‌فرماید: «وَ اذْکُرْ بَعْدَ اَمَّةٍ». (جعفر سبحانی، ۴۰۲/۱۱)

۳. اگر قول برخی از مفسران در مورد این آیه را بپذیریم و دو ضمیر مذکور در آیه (فَأَنْسَأهُ الشَّيْطَانُ ذِکْرَ رَبِّه) را به یوسف علیه السلام برگردانیم، می‌بینیم که عبارت مذکور محلی از اعراب ندارد؛ به دو دلیل ارجاع این ضمیر به یوسف(ع) نمی‌تواند صحیح باشد:

الف) با توضیحات فوق(بند ۱)، فراموشی یاد خدا در شأن پیامبری چون یوسف که با صفت مخلص در قرآن یاد شده است، نیست. زیرا فراموشی یاد خدا نوعی اعراض از یاد خدا بوده و خود از گناهان بزرگی است که به تصریح قرآن کریم(طه/۱۲۴؛ الزخرف/۳۶) چنین عملی زبنده و شایسته صالحان و انبیای الهی نیست.

ب) مفسرانی که هر دو ضمیر مذکور در آیه فوق را به حضرت یوسف(ع) ارجاع داده‌اند، معتقداند که لفظ (رب) در این آیه به همان معنای اصطلاحی آن یعنی پروردگار است. در حالی که در خود همین آیه واژه «رب» در «اذْکُرْنِي عِنْدَ رَبِّکَ» به معنای ارباب و رئیس تفسیر شده است. ۱. پس واژه «رب» در قرآن علاوه بر معنای اصطلاحی آن یعنی «خدا» و «پروردگار» در معنای «شاه، سلطان، ارباب، صاحب و مولا» نیز به کار رفته است. لذا با توجه به سیاق آیه و با عنایت به مندرجات فوق متوجه می‌شویم که لفظ «رب» در آیه فوق و در برخی دیگر از آیات به معنای پادشاه و صاحب، ارباب و رئیس آمده است و شایسته است که یک مفسر در تفسیر آیات قرآن، به معانی متعدد یک واژه در سیاق آیات توجه و عنایت خاص بکند تا مرتکب چنین اشتباه فاحشی نشود.

۴. اخلاص برای خدا باعث آن نمی‌شود که انسان به غیر از خدا متوسل به سبب‌های دیگر نشود، زیرا این از نهایت درجه نادانی است که آدمی توقع کند که به طور کلی اسباب را لغو بداند و مقاصد خود را بدون سبب انجام دهد. بلکه تنها و تنها اخلاص سبب می‌شود که انسان به سبب‌های دیگر دلبستگی و اعتماد نداشته باشد. و در جمله «اذْکُرْنِي عِنْدَ رَبِّکَ» قرینه‌ای که دلالت کند بر دلبستگی یوسف(ع) به غیر خدا وجود ندارد. به علاوه جمله «وَ قَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَ اذْکُرْ بَعْدَ اَمَّةٍ...» خود قرینه

روشنی است بر اینکه فراموش کننده ساقی بوده نه یوسف. (طباطبائی، ۱۳۶۷: ۱۱/۲۴۷).

۵. سیره عقلایی عالم بر این تعلق گرفته است که انسان ذاکر به ذکر حق، در عین توکل بر خدا، برای رسیدن به مقاصد حقه خویش، از اسبابی که خداوند متعال مهیا کرده است، استفاده کرده و بهره جوید و در کل استعانت از بندگان خدا در دفع ضرر و تخلص از مکاره جایز است و امری زشت و منکر نیست. بلکه بسا واجب می‌شود پیامبر(ص) در حوادث به مهاجران و انصار و دیگران استعانت می‌جست و اگر این عمل زشت بود پیامبر اقدام به آن نمی‌کرد. (بلاغی، ۱۳۴۵: ۳/۲۲۰)

۶. سبب جویی راهی است که خداوند خود، در اختیار ما گذاشته است و حضرت یوسف در این مورد از قانون عمومی «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (مائده/۳۵) استفاده کرده است و این می‌رساند که او نیز باید برای خلاصی خود از زندان تلاش می‌کرد، لذا این کار حضرت یوسف هرگز به مفهوم استمداد از غیر خدا نیست.

۷. همه موجودات ستاد مجهز حقد و موحد خود را مهره‌ای از این ستاد می‌شمارد و خود را همانند دیگر موجودات، جزئی از جنود الهی می‌داند و همه کارها را به حول و قوه حق تعالی انجام می‌دهد. معنای توحید افعالی تعطیل کارها نیست. موحد معزول از کار نیست. موحد آن است که چیزی جز خدا نبیند، نه این که کاری انجام ندهد. بنابراین، سخن یوسف صدیق (علیه السلام) که به هم زندانی خود گفت: هنگامی که آزاد شدی، به مسئولت بگو: گناه یوسف صدیق چیست که مدت‌ها در زندان است؟ منافاتی با توحید ندارد، زیرا این کار توسل جستن به جنودی از جنود خداست و مانند آن است که انسان تشنه برای رفع تشنگی خود آب طلب کند؛ چون سراسر عالم ستاد مجهز حق است و همه این نگرش‌ها به عنوان ابزار و وسایط فیض پروردگار است نه به عنوان مبدأ تأثیر استقلالی. هنگامی که یوسف صدیق را به چاه انداختند: «فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ.» (یوسف / ۱۹) نیز وقتی مسئول آب رسانی خواست تا با دلو از چاه آب بکشد، یوسف صدیق به طناب دلو متوسل شد تا بالا بیاید در حقیقت این کار اعتصام به حبل الله بود و او این طناب را وسیله الهی می‌دانست، نه غیر. همه علل و اسباب ظاهری را جنود خدا دیدن، خود توحید افعالی است. یک انسان موحد سراسر عالم را جنود حق می‌بیند: «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ» (مدثر / ۳۱) ... بنابراین همان طور که فعل او در آن چاه با توحید افعالی منافات نداشت، قول او در زندان نیز با توحید افعالی منافات ندارد. توحید افعالی با استمداد از علل و اسباب ظاهری به عنوان جنود الهی سازگار است، اما تعطیل با توحید، ناسازگار و منافی است. همه این کارها را یوسف صدیق با توحید افعالی انجام داد. (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۷/۴۰)

۸. دل بستگی و توسل به غیر خدا، به مفهوم مؤثر دانستن غیر خدا در امورات عالم و شریک قائل

شدن برای خدا، و به نوعی از معانی شرک است که نه تنها در شأن یک مؤمن نیست بلکه به تصریح خداوند متعال در قرآن کریم «وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام / ۸۸) خود موجب حبط اعمال پیامبران و انقطاع و انفصال آنها از رسالت و پیامبری است و با امر دعوت به حق منافات جدی دارد، حال چگونه می‌توان از این درخواست یوسف (ع) فهمید که او به غیر خدا متوسل شده است؟

۹. بر اساس روایات و تفاسیری که مرجع ضمیر «ه» در عبارت «فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ»، را یوسف دانسته‌اند، استمداد از غیر خداوند برای حضرت یوسف ترک اولی است؛ زیرا برای نجات خود به دیگری تکیه کرده است در حالی که؛ «این مطلب با توکل به خدا منافات ندارد؛ زیرا معنای توکل این است که انسان خداوند را علل العلل دستگاه هستی بداند و معتقد باشد که بدون اذن پروردگار، هیچ سببی تأثیر نمی‌کند.» (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۶۰: ۱۳۱)

۱۰. با توجه به آیه «قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ...» (یوسف / ۱۲/ ۳۳)؛ حضرت یوسف (ع) به اختیار خودش، زندان را برگزیده و ماندگاری در زندان و حبس را بر تن دادن به خواهش های نفسانی همسر عزیز مصر ترجیح داده است. جالب اینجاست که خود میبیدی نیز در متن کشف الاسرار (میبیدی، ۱۳۷۶: ۷۰ و ۷۱) طی یک برداشت عرفانی، رابطه‌ای مستقیم بین اختیار و اختبار قایل شده و دلیل زندانی شدن حضرت یوسف را مسئله اختیار آن حضرت در برگزیدن زندان می‌داند. حال با این اشارات، چگونه ممکن است پیامبری که خود زندان را برای حفظ عصمت و عفت خود از خدای خود درخواست کرده است، برای رهایی از آن به غیر خدا متوسل شود.

۱۱. در آیه ۹۰ همین سوره، حضرت یوسف (ع)، (از زبان خودش) مصداق برجسته تقوا و صبر معرفی شده است؛ «... أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» و از آنجایی که اهل تقوی و صبر معتقد به توحید عبادی و افعالی‌اند و بر اساس این عقیده همه گونه نتایج اسباب و اعمال خود را ظهوری از خواسته پروردگار می‌دانند و معتقداند که نظام جهان بر اساس اسباب و وسایل طبیعی است و هرگز پدیده‌ای و حادثه‌ای در این نظام از غیر طریق اسباب مربوط به وجود نخواهد آمد، لذا سفارش یوسف علیه السلام به رفیق زندانی خود امری است طبق جریان نظام جهان و هرگز با توحید افعالی و نیروی توکل او منافات ندارد .

۱۲. قابل توجه اینکه حضرت یوسف (ع) چون در موقعیت اتهام موضوع زلیخاست، فصاحت و بلاغت قرآن اقتضا می‌کند که طهارت و عصمت آن حضرت از هر گناه احتمال و گمانه‌زنی مصون بماند. لذا درباره او اصلاً سخنی از استغفار و غیره به میان نیآورده که مبدا گفته شود که مورد لغزش او همان میل به زلیخا بوده است. (بهرام‌پور، ۱۳۸۹: ۴/ ۹۸)

با توجه به این توضیحات کاملاً مبرهن است که چنین برداشت و تفسیر نادرست از آیه فوق (۴۲) که نسبت فراموشی یاد خدا را به حضرت یوسف می‌دهند؛ سطحی و عجولانه بوده و ریشه در تفکرات صوفی مآبانه‌ای دارد که بی‌شک به جای بهره‌مندی از سرچشمه زلال حقیقت، و به جای تأسی بر اسوه حسنه پیامبر(ص) از پیش خود، تفکرات نادرست و تفاسیر غیر واقعی و عمدتاً ذوقی از آیات قرآن ارائه داده‌اند که باید با دقت و تأمل بیشتر در صدد استخراج و زدودن آنها از پیکره آیات قرآنی بود.

نتیجه

میبیدی در تفسیر(النوبة الثالثة) سوره یوسف سعی کرده است که تأویل آیات مطابق با اندیشه و مشرب صوفیه باشد به همین جهت در بیشتر موارد کوشیده به اصطلاحات عرفانی متوسل شود. او گاهی چنان خود را غرق در این فکر کرده است که از مقصود اصلی و واقعی آیه بازمانده است. غلبه روایات و اسرائیلیات، تأویلات ذوقی و استناد زیاد به اقوال عارفان تفسیر وی را در مقام نقد قرار داده است.

در این مقاله به برخی از تفسیرها و تأویل‌های ذوقی میبیدی در تفسیر سوره یوسف اشاره شد و ضمن بررسی و تدبر بیشتر در معنا و مفهوم آیه، تفسیر میبیدی(در موارد ذکر شده) به دلیل تأویل‌های ذوقی و شاعرانه بی‌بنیاد و غیرمنطقی و بی‌اعتنایی به ظواهر آیات و نیز به دلیل عدم توجه مفسر به شأن و مقام عصمت پیامبر مورد نقد قرار گرفت.

ذکر این نکته ضروری است که در خصوص تفسیر آیات مورد بحث در این مقاله، مفسرین شیعه و اهل سنت اقوال متعددی بیان کرده‌اند. ولی آنچه که مهم است و باید مورد تأمل و تدبر بیشتر قرار گیرد نسبت‌های ناروا و تهمت‌های تصوف مآبانه‌ای است که به دامان پاک حضرت یوسف (ع) بسته شده است و مسلم است که تمامی این اقوال در یک چیز مشترک‌اند و آن عدم دقت در ارجاع ضمائیر و عدم تدبر در سیاق آیات و در نهایت یک‌سویه‌نگری در تفسیر برخی از کلمات بدون در نظر گرفتن بار معنایی اصلی واژه‌ها است و لغزش‌های میبیدی نیز در تفسیر برخی از آیات از این عامل نشأت می‌گیرد.

یادداشت‌ها

۱. لازم به ذکر است که در آیات مربوط به حضرت یوسف(ع)، رب به معنای پادشاه و ارباب به کار رفته است از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود «...أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا... (یوسف(۱۲)/ (۴۱) ؛ وَ قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ (همان/ ۴۲)؛ «قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ» (همان/ ۵۰)



منابع

- قرآن مجید. ترجمه دکتر ابوالفضل بهرام‌پور .
- آلوسی، محمود بن عبد الله، بی تا، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، گردآورنده: شمس الدین، ابراهیم، بیروت، دار الکتب العلمیه .
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، (۱۳۲۰)، تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی، به تصحیح و حواشی میرزا ابوالحسن شعران، تهران: کتابفرشی اسلامیه .
- ابو حیان، محمد بن یوسف، (بی تا)، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۶، محقق: جمیل، صدقی محمد، بیروت: دارالفکر.
- ابن عربی، محیی الدین، (۱۳۶۸)، تفسیر القرآن کریم، تحقیق و تقدیم دکتر مصطفی غالب، تهران: ناصر خسرو.
- _____، (۱۴۱۰ هـ، ۱۹۹۰ م)، الفتوحات المکیه، السفر الثالث عشر، تحقیق و تقدیم عثمان یحیی، تصدیر و مراجعه: ابراهیم مدکور، الهیئه المصریه العالمه الکتب.
- انصاریان، حسین، (۱۳۸۶)، عرفان اسلامی، تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ج: ۱۰، قم: دارالعرفان.
- بروجرودی، ابراهیم، (۱۳۴۵)، تفسیر جامع، تهران: بی نا .
- بلاغی، عبد الحجت، (۱۳۴۵)، حجه التفاسیر و بلاغ الکسیر، قم: ناشر آوای قرآن .
- بهرام‌پور، ابوالفضل، (۱۳۸۹)، تفسیر نسیم حیات، ج ۳، قم، ناشر آوای قرآن .
- ثعالبی، عبدالرحمان بن محمد، (۱۴۱۸ ق)، الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- جرجانی، ابوالحسن حسین بن حسن، (۱۳۷۸)، تفسیر گازر، به تصحیح جلال الدین حسینی ارموی، بی جا.
- جعفری، یعقوب، (۱۳۷۶)، تفسیر کوثر، قم: هجرت .
- جمالی اردستانی، جمال الدین محمد، (۱۳۸۷)، کشف الارواح (تفسیر عرفانی سوره یوسف)، تصحیح مقدمه و تعلیقات طاهره خوشحال دستجردی، اصفهان: کنکاش.
- جنابذی (سلطان علیشاه)، سلطان محمد، (۱۳۴۴)، بیان السعاده فی مقامات العباد، تهران .
- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۹)، تفسیر موضوعی، ج ۷، قم: مرکز نشر اسراء.
- حر عاملی، (۱۴۰۹ ق). وسائل الشیعه. قم: آل البیت.
- حسینی طهرانی، محمد حسین، (بی تا)، معاد شناسی، ج ۴، مشهد مقدس: علامه طباطبائی.
- حسینی همدانی، محمد، (۱۳۸۰ ق)، انوار درخشان در تفسیر قرآن، تهران .
- حسینی شاه عبد العظیمی، حسین بن احمد، (۱۳۶۴)، تفسیر اثنی عشری، تهران.

- خازن، علاءالدین، (۱۴۱۵ق)، *لباب التأویل فی معانی التنزیل*، محمدعلی شاهین، بیروت: دار الکتب العلمیه،
- خزاعی نیشابوری، حسین بن علی، (۱۳۶۶)، *منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، مشهد.
- دمشقی، اسماعیل بن عمر ابن کثیر، (بی تا)، *تفسیر القرآن العظیم*، ج ۴، بی جا.
- رازی، فخرالدین، (۱۴۲۰ق)، *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- روزبهان بقلی، روزبهان بن ابی نصر، (۱۳۶۶)، *عبر العاشقین*، محقق: هانری کوربن و معین، محمد، تهران: منوچهری .
- زحیلی، وهبه، (بی تا)، *التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج*، جلد : ۱۲ ، بیروت- دمشق، دار الفکر- دار الفکر المعاصر.
- سبحانی، جعفر، (۱۳۷۷)، *منشور جاوید، چاپ اول*، قم: مؤسسه امام صادق.
- سلطان العلما (بهاءالدین محمد بن حسین خطیبی بلخی)، (۱۳۳۳)، *معارف*. به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: اداره کل انطباعات و وزارت فرهنگ.
- شبّر، عبد الله، (۱۴۱۲ق)، *تفسیر القرآن الکریم*، بیروت.
- شریف لاهیجی، بهاء الدین، (۱۳۶۳)، *تفسیر شریف*، تهران.
- صالحی نجف آبادی، نعمت الله، (۱۳۸۵)، *جمال انسانیت یا تفسیر سوره یوسف*، تهران: بنیاد قرآن.
- طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۶۷)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
- طوسی، احمد، (۲۵۳۶ [۱۳۵۶])، *جامع الستین للطائف البساتین*، تصحیح محمد روشن، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹ق)، *التبیان*، به کوشش احمد حبیب قصیر العاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- طبری، محمد بن جریر، (۱۴۱۲ق)، *جامع البیان*، بیروت: دارالمعرفه.
- طبرسی، فضل بن محمد، (۱۳۶۰)، *ترجمه تفسیر مجمع البیان طبرسی*، ترجمه مترجمان، تهران: انتشارات فراهانی .
- طیب، سید عبدالحسین، (۱۳۶۶)، *اطیب البیان*، تهران: انتشارات اسلامی، چاپ دوم.
- عاملی، ابراهیم، (۱۳۶۳)، *تفسیر عاملی*، مشهد: بی نا .
- عروسی حویزی، عبد علی بن جمع، (بی تا)، *نور الثقلین*، قم: مطبعه العلمیه.
- عطار، محمد بن ابراهیم، (۱۳۵۶)، *مصیبت نامه*، به تصحیح نورانی وصال، تهران: زوآر.
- علوی حسینی، محمد کریم، (۱۳۹۶ق)، *تفسیر کشف الحقائق عن نکت الآیات و الدقائق*، تهران.

- علوی مهر، حسین، (۱۳۸۴)، *آشنایی با تاریخ تفسیر و مفسران*، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.
- عیاشی، محمد بن مسعود، (بی تا)، *تفسیر عیاشی*، تهران: مکتب العلمیه الاسلامیه .
- عین القضاة همدانی، عبد الله بن محمد، (۱۳۷۳)، *تمهیدات*، با مقدمه و تصحیح عقیف عسیران، تهران: منوچهری.
- _____، (۱۳۷۹)، *لویح*، تصحیح و تنظیم: فرمانش، رحیم، تهران: منوچهری .
- غزالی، احمد، (۱۳۵۹)، *سوانح*، با تصحیحات جدید، مقدمه و توضیحات نصرالله پورجوادی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- غزالی، محمد، (۱۳۱۹)، *بحرالمحبه فی الاسرار الموده فی تفسیر سوره یوسف*، بمبئی: چاپخانه ناصری.
- قاسم‌پور، محسن، (بی تا)، *پژوهشی در جریان شناسی تفسیر عرفانی*، ج ۱، قم.
- قرائتی، محسن، (۱۳۷۹)، *تفسیر نور*، ج ۶، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- قرشی بنابی، علی اکبر، (۱۳۷۷)، *تفسیر احسن الحدیث*، ج ۵، تهران: بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر.
- قمی، علی بن ابراهیم، (بی تا)، *تفسیر قمی*، بیروت: مؤسسه دار الکتب للطباعه و النشر .
- کاشانی، فتح الله، (۱۳۴۶)، *منهج الصادقین*، به تصحیح علی اکبر غفاری، تهران: کتاب فروشی اسلامی.
- مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۴ ق.)، *بحار الانوار*، بیروت: الوفاء.
- مستملی بخاری، ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد، (۱۳۶۶)، *شرح التّعرف لمذهب التّصوّف*، با مقدمه، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: انتشارات اساطیر.
- مصطفوی، حسن، (۱۳۷۴)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی.
- معرفت، محمد هادی، (۱۳۸۸)، *تفسیر و مفسران*، جلد ۲، چاپ پنجم، قم: التمهید.
- معین‌الدین، فراهی، (۱۳۶۴)، *حدائق الحقایق*، تصحیح سیدجعفر سجادی، تهران: امیرکبیر.
- مغنیه، محمدجواد، (۱۴۰۴ ق.)، *تفسیر الکاشف*، تهران: دارالکتب الاسلامیه،
- مکارم شیرازی، آیت... ناصر، (۱۳۷۴)، *تفسیر نمونه*، چاپ اول، قم: نشر دارالکتب الاسلامیه.
- موسوی تبریزی، محسن، (۱۳۸۸)، *قوی و اخلاق قرآنی*، ج ۱، قم: نور علی نور.
- میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین، (۱۳۷۶)، *کشف الاسرار و عده الابرار*، به سعی علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.
- میرزا خسروانی، علی رضا (۱۳۹۷-۱۳۹۰ ق.)، *تفسیر خسروی*، تهران.
- نرم افزار ترجمه و تفسیر قرآنی جامع، مؤسسه نشر حدیث اهل بیت علیه السلام.